

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۱۰

مترجم: درسا

ویراستار: فرناز

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

لو فنگ بعد از خوردن یه کاسه فرنی و سه تا تیکه نون از سرمیز صبحونه بلند شد.
«هی... من دارم میرم به دوجوی مرزهای تانگ یانگ ژو تا امتحان بدم، شاید امروز
برای نهار برنگردم خونه ولی منتظر خبرای خوب باشین. به محض اینکه امتحانو
قبول شم زنگ می‌زنم بهتون.»

گونگ ژین لان با لبخند به لوهونگ گو نگاه کرد. «هونگ گو شنیدی که؟ پس بهتره
گوشیتو خاموش نکنی وگرنه فنگ نمی‌تونه بهت زنگ بزنه.»

لوهونگ گو خندید. «حواسم هست!»

فنگ به لو هوا چشمک زد.

«خب دیگه من باید برم.» و هوا هم در جواب انگشت شستشو بالا برد.

صبح زود ساعت شش، فنگ ناحیه ی ساحل جنوبی رو ترک کرد و سوار متروی
خط یازده شد تا به ایستگاه شهر یانگ ژو بره و وقتی از ایستگاه خارج شد، حدود ده
دقیقه راه رفت تا به مرکز دوجوی مرزها برسه. وقتی به اونجا رسید ساعت تقریباً
هشت بود.

لو فنگ جلوی در بزرگی ایستاد.

«خب پس ناحیه ی افسانه ای مینگ یو اینجاست.»

اسم ناحیه ای که فنگ بهش اومده بود مینگ یو بود و همچنین محل قرار گیری
عمارت مرکزی دوجوی مرزها.

«آقا از اینجا به بعد منطقه ی مینگ یویه. لطفا نزدیک تر نیاین»

جلوی در ورودی ردیفی متشکل از شش تا سرباز مسلح و تفنگ به دست ایستاده
بودن و از روی یونیفورمهای متفاوتشون می‌شد گفت که از افراد پلیس نیستن، بلکه
ارتشی بودن. یکی از سربازا داد زد:

«لطفا عقب بایستید! آگه از خط زرد عبور کنید ما مجبوریم بهتون شلیک کنیم!»

لو فنگ با خودش فکر کرد؛ همونطوریه که شنیده بودم.

منطقه ی مینگ یو واقع در ژانگ یو محل قرار گیری مرکز اصلی دوجوی مرزها و همینطور خونه ی بسیاری از مبارزها بود.

طبق شایعات ادمایی که تو این ناحیه زندگی می کردن مبارزا و خانواده هاشون بودن و حتی پلیس هم حق نداشت هر طور که به مذاقش خوش میاد وارد این ناحیه بشه.

لو فنگ به در ورودی نزدیک شد و گفت: «آقایون! من یکی از اعضای نخبه ی دوجوی مرزها هستم و برای امتحان مبارز محتمل به اینجا اومدم، اینجا این ازمون روز اول هر ماه برگزار میشه مگه نه؟»

«اوه که اینطور!»

از استراحتگاه نگهبانا مرد مسن کچلی که دستگاهی تو دستش بود ابیرون اومد.

«زیادی زود اومدی مرد جوون! ساعت هنوز حتی هشت هم نشده... و دادن ازمون مبارز محتمل تو چنین سن پایینی، خب یه جورایی جالبه... می تونم آی دی و گواهی عضویتِ اعضای نخبه ات رو ببینم؟»

لو فنگ برگه هایی رو که با خودش آورده بود رو تحویل داد.

«بیپ» دستگاه صدا داد و پیامی روی صفحه نمایشش ظاهر شد که مشخصات لو فنگ رو نشون می داد.

« ۱۸ سالته؟ »

مرد مسن با تعجب به لو فنگ نگاه کرد و خندید. «خیلی جسارت می خواد که توی هجده سالگی برای این ازمون اومدی، آدم جالبی هستی! امیدوارم امروز قبول بشی مرد جوون.»

لو فنگ جواب داد: «ممنون...»

مرد مسن به سربازا دستور داد: «بزارین بره تو.»

در به صورت اتوماتیک باز شد و سرباز تفنگ به دستی از بین ردیف سربازا جلو اومد.

«من شما رو تا قسمت برگزاری آزمون همراهی می‌کنم، لطفا بعدش برای خودتون اینور و اونور نچرخید! شما فقط حق دارین که توی سالن برگزاری آزمون باشین.» و با پوزخند ادامه داد: «اگه این قانون رو بشکنین حتی اگه من اقدامی نکنم مامورایی دیگه ای که اینجا گشت می‌زنن می‌کنن.»

لو فنگ سرشو تکون داد و لبخند زد. «چشم حتما حواسم هست.»

لو فنگ تعجب کرده بود، به نظر می‌رسید رابطه‌ی بین دولت و مرکز دوجو بیشتر از یه همکاری ساده است، و همین باعث شده بود که مرکز دوجوی مرزها به این شدت توسط نیروهای دولتی تحت مراقبت باشه و به نظر نمی‌رسید بشه امنیتش رو به همین سادگی‌ها خدشه دار کرد.

لو فنگ دور و برشو نگاه کرد. «اوووه! همه‌ی ساختمونای اینجا ویلای شخصین...»

به جز برج بلندی که وسط مرکز قد علم کرده بود و عمارت اصلی دوجوی مرزها بود، بقیه ساختمونا ویلای شخصی بودن و بین ویلاها استخر، چمن و حتی کوه‌های مصنوعی دیده می‌شد.

همین که لو فنگ وارد لابی عمارت شد، سربازی که همراهش آورده بود عقب رفت و خارج شد.

زن زیبایی به لو فنگ لبخند زد. «شما حتما باید برای آزمون امروز اینجا باشید. درست میگم؟» لو فنگ سرشو به نشونه‌ی تایید تکون داد و باعث شد زن ادامه بده: «لطفا اونجا بشینین، ساعت ده همراه بقیه ازتون امتحان گرفته میشه.»

لو فنگ سرشو به نشونه ی موافقت تکون داد و به سمت بارکوچیکی که اون طرف لابی قرار داشت رفت. لو فنگ اونجا رو از نظر گذروند؛ علاوه بر صاحب بار و گارسون سه نفر دیگه هم اونجا بودن که دوتاشون داشتن روی مبل با هم حرف می‌زدن و یکیشون روی صندلی جلوی بار نشسته بود.

مرد جوونی که لباس سفید به تن داشت با یه حالت رویایی گفت: «اون ویلاها رو دیدی؟ خیلی خفنه... این چیزیه که با مبارز شدن گیرت میاد!»

«اوهوم. همه ی مبارزای دوجوی مرزها یه ویلای مجانی گیرشون میاد و می‌تونن تو این منطقه زندگی کنن... محیط این منطقه رو دیدی؟ زندگی توش زیادی دور و رویایی به نظر میاد.»

«معلومه دیگه! منطقه ی مبارزها باید هم یه سر و گردن از بقیه بالاتر باشه... اوه اونجا رو ببین! یکی دیگه هم داره میاد.»

لو فنگ به نشونه ی احترام سرشو تکون داد و رفت طرف دیگه ی مبل نشست. یکم بعدش سه نفر دیگه هم اومدن که هیچکدومو لو فنگ نمی‌شناخت، هر سه بالای ۳۰ سال سن داشتن و یکیشون حتی می‌خورد کم کمش ۴۰ رو از سر گذرونده باشه!

«لو فنگگ!»

با صدای بلندی تو کل سالن پخش شد، فنگ از جا پرید و مرد لاغری که صورتش پر از زخم بود به سمتش اومد. «توهم برای ازمون مبارز محتمل آینده اومدی؟»

«برادر یانگ!»

لو فنگ بلند شد و باهاش دست داد.

یانگ وو با درماندگی گفت: «این خجالت آورده ولی من ماه پیش هم برای این آزمون اومدم ولی بدبختانه سرعتم ۲۴,۹ بود. فقط یکم مونده بودا... لعنت بهش!» در واقع یانگ وو خیلی وقت پیش قدرت و سرعت عکس العملش رو به حد لازم رسونده بود و نقطه ضعفش فقط سرعتش بود. ولی به هر حال از شروع امسال یانگ وو داشت رو سرعتش کار می کرد. در ظاهر ۲۴,۹ متر بر ثانیه خیلی با ۲۵ متر بر ثانیه تفاوت نداشت، اما همین یه ذره می تونست سرنوشت آزمونش رو تایین کنه. اگه همه چی درست پیش می رفت می تونست سرعتش رو به ۲۵ برسونه و بالاخره آزمون رو قبول بشه.

لو فنگ لبخند زد.

«مطمئنم از پشش بر میای برادر یانگ.»

در همین موقع صدای بلندی از گوشه ی سالن اومد.

«عه بازم که این یارو یانگ اومده اینجا. ین داشمون تالا صد بار اومده اینجا و قبول نشده. چرا نمیکشی بیرون خب؟ مطمئنم این دفعه دیگه گندی که می زنی جمع کردنی نی.» و صدای خنده ی نخراشیده ای بلند شد.

لو فنگ به سمت صدا برگشت و مرد ریشوی گنده ای رو دید که داشت این شر و ورا رو تفت می داد.

یانگ وو به سمت مرد چشم غره رفت.

«هوی تانگ! با چه رویی گوه خوری منو می کنی؟ تا جایی که یادمه تا حالا دو بار آزمون دادی و قبول نشدی و با سرعت عکس العملی که داری حداقل دو سه سال دیگه باید بری جون بکنی تا شاید اون استعداد نصفه نیمه ات بتونه یه کاری بکنه و معجزه بشه تا بتونی از پشش بر بیای... که شخصا بعید می دونم!»

صدای سردی از اون طرف راهرو به گوش رسید.

«همگی ساکت باشین.»

هرهشت نفری که تو سالن بودن سرشونو به سمت صدا برگردوندن و مرد مسنی رو دیدن که یونیفورم دوجو پوشیده بود.

«همتون دنبالم بیاین. می برمتون طبقه ی بالا تا امتحان بدین. حواستون باشه درست رفتار کنین. امروز دوست قدیمیمون از شهر یانگ ژو اومده پس لطفا در دسر درست نکنین.»

«چشم.»

همگی از جمله لو فنگ و یانگ وو و مرد ریشو مطیعانه گوش دادن و پشت سر مرد به راه افتادن.

یه دوست قدیمی... لو فنگ تو دلش حدس می زد که منظور از این دوست قدیمی کی می تونه باشه.

یانگ ژو دوزاده تا دوجوی مرزها داشت. همینطور به مربی های اصلی هر ناحیه «استاد» گفته می شد و همینطور مربی سالن اصلی استاد ارشد لقب گرفته بود.

بعد از اینکه وارد اسانسور شدن مرد مسن یونیفورم پوش دکمه ی طبقه ی ششم رو فشار داد.

دینگ

با رسیدن آسانسور به طبقه ی ششم، در باز شد و سالن تمرین بزرگ با یه لشکر آدم داخلش جلوی چشم داوطلبای آزمون گسترده شد. چشمای تیز لوفنگ تونستن سریع استاد جیانگ نیان رو بین جمعیت تشخیص بدن.

مرد مسنی که موهای بلند لختی داشت خیلی رسمی اعلام کرد: «لطفا سکوت کنید، آزمون دهندگان رسیدند.»

همین که جمله از دهن مرد خارج شد همه ی کله ها به سمت گروهی که تازه رسیده بودن برگشت. این نگاه ها برای همه ی اعضای اون گروه کوچیک تنشزا بود، چون همشون می دونستن این ادمایی که به این سالن میان -با فاکتور گرفتن پرسونل- همگی مبارز بودن. به عبارتی همه ی کله هایی که داشتن بر و بر اونا رو نگاه می کردن همون کسایی بودن که اونارو اون همه راه برای آزمون دادن اونجا کشونده بودن!

همون مرد مسن مو بلند دوباره اعلام کرد: «برای آزمون آماده بشین.»

لو فنگ قبلا اون مرد رو توی اینترنت دیده بود: استاد دوجوی مرزهای اونجا و همینطور استاد ارشد شهر یانگ ژو، «ووتانگ!»

مبارزی که گروه لو فنگو تا اونجا راهنمایی کرده بود دستور داد: «یکی یکی بیاین اینجا و آی دیتونو تحویل بدید.»

مرد بعد از گرفتن آی دی هاشون، همه رو کف دست استاد ارشد تانگ وو گذاشت و با شیطنت خندید.

«رییس انگار تعداد آزمون دهنده ها امروز کمه فقط ۸ تا هستن.»

«اها...»

ووتانگ با بی حوصلگی جواب داد و به طور تصادفی یکی از آی دی ها رو بیرون کشید و جلوی دستگاه گرفت.

دستگاه صدای بیب مانندی داد و صفحه ی کریستال طور شفافی روی دستگاه مجسم شد که اطلاعات شخصی یه نفرو به نمایش می داشت.^۱

^۱ از اطلاعات شخصی، منظور اسم و فامیل و محل تولد و این موارد.

استاد ارشد با بی تفاوتی اعلام کرد: «اولین نفر... تانگ گوان، از مون چپ کراس^۲ رو شروع کن.» و با لبخندی که یکم از بی حسی و بی حوصلگی کم شده بود ادامه داد: «حتی بعضیا از ارتش میان اینجا تا تست بدن... جالبه!»

لو فنگ که یه گوشه وایساده بود نتونست جلوی لبخند زدنش رو بگیره.

دوجوی مرزها توسط قوی ترین مبارز جهان مدت ها پیش پایه گذاری شده و تقریبا توی همه ی نقاط جهان پخش شده بود. امتحاناتش از اعتبار بالایی برخوردار بودن و حتی نتایج ازموناش و مدرکش توی همه ی کشورها قابل قبول و معتبر بود. پس یه جورایی طبیعی به نظر می رسید که فراد ارتش یا هنرمندای رشته های رزمی دیگه برای این ازمون بیان و سعی خودشون رو بکنن.

استاد ارشد پرسید: «برای ازمون چپ کراس آماده ای؟»

«بله!»

مرد ریشو بلافاصله یه قدم به جلو اومد، دست چپشو جلوی صورتش گرفت و با چشمایی که انگار داشتن از حدقه بیرون می پریدن مشت راستشو به سمت منحنی دستگاه پرتاب کرد. دستگاه یکم لرزید و عدد ۹۸۶ کیلوگرم رو نشون داد.

«قبول شدی... بعدی!»

استاد ارشد دوباره یه آی دی رو به صورت تصادفی بیرون کشید و جلوی دستگاه قرارش داد. اعلام کرد: «لو فنگ.»

^۲چپ کراس یه حرکت توی بوکس و کیک بوکسینگ هست که از قدرت مشت منشا می گیره و می شه به جای عبارت «مشت کوبیدن» یا «قدرت مشت» ازش استفاده کرد.

وقتی اطلاعاتو خوند با تعجب گفت: «تو فقط ۱۸ سالته؟ آقای جیانگ این پسره از دوجوی مرزهای ناحیه ی ژی آنه درسته؟ از کی همچین مرد جوون نابغه ای پیدا شده؟»

استاد جیانگ نیان خندید. «ولی ما هنوز روی قسمت نابغه بودنش شک داریم! باید ببینیم واقعا اونقدر حرفه ای هست یا نه...»

یکی از اعضای گروه مبارزان - که سرباز کهنه کار و چایقی بود - گوشه ایستاده بود با تمسخر طعنه زد: «شاید این آزمونو دست کم گرفته و در واقع هیچ توانایی خاصی نداره.»

استاد جیانگ نیان به اون مرد نگاه کرد. «چییه؟ نکنه حسودیتون شده که منطقه ی شمالی از این نابغه ها نداره؟! لو فنگ قدرت اعضای منطقه ی ژی آنو نشونشون بده پسر!»

لو فنگ یه قدم جلو اومد.

«چشم استاد.» و به سمت دستگاه سنجش قدرت مشتمت راه افتاد.

-پایان فصل دهم.